

صداهای عجیب



مامان و بابا، خانه نبودند.
تی تی و تاتا، توپ بازی می کردند.
یک دفعه، صدایی از آشپزخانه آمد: تق تق... تق تق.
تی تی و تاتا ساکت و بی حرکت ماندند.
تی تی گفت: «دیگه توپ بازی نکنیم. بیا نقاشی کنیم!»
دوتایی شروع کردند به نقاشی کشیدن.
همه جا ساکت بود. فقط از توی اتاق مامان، صدای تق تق می آمد.
تی تی گفت: «می شنوی؟»
تاتا آهسته گفت: «آره... انگار کسی توی اتاق است!»
بعد هر دو از جا پریدند. به اتاقشان دویدند. اما از اتاق آن ها هم



تق، توق، تق...

صداهاى عجیب مى آمد: **تق، توق، تق...**
بچه ها از ترس خوابیدند. پتو را هم سرشان کشیدند.
صدای چرخیدن کلید، توی قفل در آمد. تی تی گفت: «وای... حتماً دزده!»
اما دزد نبود. مامان و بابا بودند. مامان داشت می گفت: «هیس... بچه ها خوابند!»
تی تی و تاتا از زیر پتو بیرون پریدند و داد زدند: «نه، ما بیداریم!... می ترسیم...»
بعد هم از اتاق بیرون دویدند و گفتند: «از همه جای خانه، صدای تق و توق می آید.
از آشپزخانه، از اتاق شما، از اتاق ما...»
بابا خندید و گفت: «این که ترس ندارد! شب های زمستان، توی هر خانه ای از این
جور صداها می آید!»
تی تی و تاتا با تعجب پرسیدند: «چرا؟»
مامان جوابشان را داد: «چون هر چیز گرمی وقتی سرد شود، تق تق می کند مثل
کتری، اُتو، لوله های آب. روزها، گرمای هوا آن ها را گرم می کند. شب که هوا سرد
می شود، این وسایل هم سرد و کمی کوچک می شوند. آن وقت است که تق تق صدا
می کنند.»
تی تی و تاتا دیگر نمی ترسیدند. آن ها فهمیده بودند که این جور صداها ترس ندارد.

